

فلسفه

عصر تصویر جهان

نوشته: مارتین هایدگر

ترجمه: دکتر حمید طالبزاده

در مابعد الطبیعه، تفکر به ذات موجود تعلق می‌گیرد و اینکه ماهیت حقیقت چیست. مابعد الطبیعه عصری را بنا نهاده که بنیاد آن تفسیر خاصی از موجود و تلقی خاصی از حقیقت است.

این بنیاد بر کل مظاهر ویژه این عصر سیطره افکنده است. برای اینکه بتوان به قدر کافی درباره این مظاهر اندیشید، برعکس، باید بنیاد مابعد الطبیعی آنها را دریافت. تفکر شجاعت پرسش از حقیقت مسلمات و حوزه مقاصد و اغراض ماست.

یکی از مظاهر عصر جدید، علم جدید است و مظهر دیگر که اهمیت آن کمتر نیست تکنولوژی ماشینی است. البته ما نباید تکنولوژی را به عنوان اینکه کاربرد صرف علوم ریاضی و فیزیکی جدید در عمل می‌باشد سوء تفسیر کنیم. تکنولوژی ماشینی خود تحولی خود محور از عمل (پراکسیس) می‌باشد، نحوه‌ای از تحول که در آن عمل، مقتضی به کارگیری علوم ریاضی و فیزیکی است. تکنولوژی ماشینی بارزترین محصول ذات تکنولوژی جدید تا به امروز است که عین ذات مابعد الطبیعه جدید است.

تکنولوژی ماشینی خود تحولی خود محور از عمل (پراکسیس) می‌باشد،

نحوه‌ای از تحول که در آن عمل، مقتضی به کارگیری علوم ریاضی و فیزیکی است.

تکنولوژی ماشینی بارزترین محصول ذات تکنولوژی جدید تا به امروز است که عین ذات مابعد الطبیعه جدید است.

حقیقت در بنیاد این مظاهر نهفته است؟ ما این پرسش را به نخستین مظهر یعنی علم جدید (Wissenschaft) منحصر می‌کنیم.

بنیاد ذات علم جدید در کجاست؟ چه فهمی از موجود و حقیقت بنیاد آن ذات را فراهم می‌کند؟ اگر ما توفیق پیدا کنیم تا به بنیاد مابعدالطبیعی که اساس علم جدید را به عنوان مظهری جدید فراهم می‌کند دست یابیم، در این صورت کنه ذات عصر جدید را از همان نقطه درخواهیم یافت.

امروزه وقتی واژه علم را بکار می‌بریم مفید معنایی است کاملاً مغایر با معنای واژه‌های doctorina و scientia که در قرون وسطی به کار می‌رفت و همچنین مغایر با معنای واژه epistémé در زبان یونانی. علم یونانی اصلاً از سنخ علوم دقیقه نبود زیرا از نظر ماهوی نمی‌توانست از آن سنخ باشد و نیازی نیز به آن نداشت. لذا تصور این که علم جدید دقیق‌تر از علم کهن است بکلی بی‌وجه است. ما نمی‌توانیم بگوییم که نظریه سقوط آزاد اجسام گالیله صحت دارد و نظریه صعود اجسام سبک ارسطو باطل است، زیرا تلقی یونانیان از ماهیت جسم و مکان و نسبت بین آنها مبتنی بر تفسیری متفاوت از موجودات است و لذا نحوه دیگری از نگرش و پرسش از حوادث طبیعی را می‌طلبد. هیچ کس را یارای این ادعا نیست که شعر شکسپیر از شعر آشیل پیشرفته‌تر است، و نامکن تر اینکه بگوییم درک جدید از موجود صحیح‌تر از درک یونانیان از موجود است.

بنابراین اگر بخواهیم ماهیت علم جدید را به دست

سومین مظهر دوره جدید در حادثه ورود هنر به عرصه زیبایی‌شناسی است. بدین معنا که اثر هنری به صرف موضوع تجربه نفسانی بدل می‌شود و در نتیجه هنر توصیف زندگی بشر انگاشته شده است.

چهارمین مظهر دوره جدید این است که فعالیت بشر تحت عنوان "فرهنگ" تصور و انجام می‌شود.

بدین ترتیب فرهنگ همانا تحقق برترین ارزشهاست از طریق رشد عالی‌ترین متاع و کالای بشری. ذات فرهنگ به مثابه رشد و بالندگی اقتضا دارد تا خود را نیز پرورش داده و به سیاست‌های فرهنگی بدل شود.

پنجمین مظهر عصر جدید غیاب خدایان است. این عبارت به معنای کفر و ارتداد و روگردانی از خدایان نیست. غیاب خدایان فرایندی دو وجهی است. از یک طرف تصویر جهان با قول به اینکه علت جهان نامتناهی، نامشروط و مطلق است، تشبیه به مسیحیت پیدا می‌کند و از طرف دیگر مسیحیت تعالیم مسیح را به شکلی از جهان بینی مبدل می‌سازد (جهان بینی مسیحی)، و بدین طریق خود را متجدد و روز آمد می‌نمایاند. غیاب خدایان به منزله وضعیت تزلزل و تردید درباره خدا و خدایان است. مسیحیت عمده‌ترین سهم را در فراهم آمدن این وضعیت داشته است. اما غیاب خدایان به هیچ روی به معنای نفی دیانت نیست بلکه بدین معناست که نسبت بشر با خدایان مبدل به "تجربه دینی" می‌شود. این پیشامد حکایت از آن دارد که خدایان ناپدید شده‌اند. جای خالی خدایان را تحقیقات روان‌شناختی و تاریخی درباره اسطوره‌ها پر کرده است. اما چه فهمی درباره موجود و چه تفسیری از

نباتات، حیوانیت حیوانات و انسانیت انسان. علاوه بر اینها اعداد نیز ماته‌ماتیکال هستند زیرا شناخت آنها پیشینی است. اگر ما سه دانه سیب را روی میز مشاهده کنیم متوجه می‌شویم که آنها سه تا هستند اما عدد سه و سه بودن را پیشاپیش می‌دانیم که چیست و معنایش این است که عدد امری ماته‌ماتیکال است. از آنجا که اعداد بارزترین امور همیشه از قبل معلوم هستند و مأنوس‌ترین مصداق ماته‌ماتیکال می‌باشند، لذا ماته ماتیکیال همچون عنوانی انحصاری برای اعداد محفوظ داشته شده است. اما ذات ماته‌ماتیکال به هیچ وجه با عدد تعیین و تعریف نمی‌شود. فیزیک به معنای عام، شناخت طبیعت است و به معنای خاص، شناخت اجسام مادی است از آن جهت که حرکت می‌کنند، زیرا که جسمانیت خود را بطور کلی و بی‌واسطه در هر شیئی طبیعی و به طرق گوناگون ظاهر می‌سازد. اگر فیزیک بطور واضح به صورت امری ماته‌ماتیکال درآمدن است بدین معناست که به طریق کاملاً مشخص امری از قبل شناخته شده در آن تصریح شده است. این تصریح حکایت می‌کند از نقشه یا طراحی همان طبیعی که زین پس باید در جستجوی شناخت آن باشیم یعنی: یک نظام مستقل از حرکت آحاد اجرامی که با یکدیگر نسبت زمانی - مکانی دارند. در بطن این نقشه اصلی طبیعت به نحوی که در تصریح مذکور تدارک شده، تعاریف زیر در میان دیگر تعاریف تعبیه شده است: حرکت به معنای تغییر مکانی است. هیچ حرکتی بر حرکت دیگر و هیچ جهتی بر جهت دیگر در حرکت رجحان ندارد. هر مکانی مساوی مکان دیگر است. هیچ لحظه زمانی بر لحظه دیگر تقدم ندارد. هر نیرویی صرفاً

آوریم باید ابتدا خود را از عادت مقایسه علم جدید با علم قدیم و درجه‌بندی آنها از زاویه پیشرفت و ترقی رها کنیم. ماهیت آنچه ما امروز آن را علم می‌نامیم پژوهش^۱ است. اما ماهیت پژوهش چیست؟

ماهیت پژوهش این است که آگاهی و شناخت خود را به عنوان طرز عمل^۲ در بطن حوزه‌ای از موجود بنا می‌نهد، چه در طبیعت و چه در تاریخ. طرز عمل در اینجا صرفاً به معنای روش یا روش شناسی نیست. زیرا هر رویه و نحوه عملی پیشاپیش مستلزم حوزه گشوده‌ای است تا در آن به مرحله اجرا درآید، و دقیقاً گشایش چنین حوزه‌ای است که حادثه بنیادین در پژوهش به شمار می‌رود. اجرای پژوهش متوقف بر طرحی در بطن قلمرو خاصی از موجود است، مثلاً در طبیعت، یعنی قلمروی از طرح اصلی پدیده‌های طبیعی. این طرح و نقشه حالتی را فرا روی ما می‌گستراند که سیر شناسایی باید خود را در حدود حوزه‌ای که گشوده شده است مقید و منحصر کند. این قید و التزام به حدود این حوزه ملاک صلابت و قوت پژوهش است. نحوه عمل از طریق طراحی نقشه اصلی و مراعات دقت، حوزه اشیاء را درون قلمرو وجود برای خود تثبیت و تضمین می‌کند.

نگاهی به نخستین علم که در عین حال علم مضبوط عصر جدید نیز محسوب می‌شود یعنی فیزیک ریاضی مقصود ما را روشن می‌سازد.

از آن حیث که فیزیک اتمی جدید همچنان فیزیک محسوب می‌شود این جنبه اساسی در مورد آن نیز صدق می‌کند. فیزیک جدید ماته‌ماتیکال^۳ خوانده می‌شود زیرا به میزان قابل ملاحظه‌ای از ریاضیات کاملاً اختصاصی بهره می‌جوید. ta mathemata نزد یونانیان به معنای چیزی است که انسان در مشاهده موجودات و تماس با آنها پیشاپیش می‌داند، مثلاً جسمانیت اجسام، نباتیت

1- research

2- Procedure

3- mathematical

محاسبه اجرا می‌شود. اما دقیق بودن پژوهش ریاضی در طبیعت به این جهت نیست که محاسباتش صحیح و دقیق است، بلکه دقت و صحت محاسبات به این جهت است که این پژوهش ملتزم به قلمروی است که خصوصیت آن دقیق بودن است. در مقابل، علوم انسانی و در واقع همه علوم مرتبط با حیات، لزوماً باید غیر دقیق باشند تا انضباط و استحکام آنها حفظ شود. یک موجود ذی حیات در واقع قابلیت آن را دارد که به عنوان مقدار حرکت مکانی - زمانی لحاظ شود اما در این صورت دیگر حیات را نمی‌توان در آن لحاظ کرد.

دقیق نبودن علوم انسانی تاریخی عیب و نقیصی برای این علوم نیست، بلکه لازمه ذاتی تحقیق در این نوع علوم است. همچنین در حقیقت طراحی و محافظت از قلمرو علوم تاریخی نه تنها متفاوت است بلکه اجرای آن از حفظ استحکام علوم دقیقه نیز بیشتر است.

علوم از طریق نقشه طراحی شده و محافظت از استحکام و نحوه عمل در آن نقشه به پژوهش مبدل شده‌اند.

ماهیت طراحی و استحکام در وهله نخست در روش‌شناسی^۵ بسط پیدا می‌کند. روش‌شناسی دومین خصوصیت ذاتی تحقیق و پژوهش را تشکیل می‌دهد. اگر قلمروی که طراحی شده است باید اشیاء را به اشیاء^۶ تبدیل کند، بنابراین در این قلمرو باید همه چیز در کل مراتب کثرت و وحدت خود پیش روی ما قرار گیرد. بنابراین نحوه عمل باید بتواند آزادانه هر آنچه را پیش روی خود دارد تغییر پذیر ببیند. تنها در افق دگرگونی لاینقطع است که فراوانی و کثرت اوصاف و واقعیات، خود



برحسب تأثیری که در حرکت برجای می‌نهد تعریف می‌شود یعنی مقدار تغییر مکان در واحد زمان. هر پدیده‌ای باید چنان ملاحظه شود که با این طرح اصلی طبیعت همخوانی داشته باشد. فقط در چشم‌اندازی که این نقشه اصلی طبیعت فراهم می‌کند یک پدیده به عنوان پدیده‌ای طبیعی قابل رؤیت خواهد بود.

این نقشه طراحی شده از طبیعت بدین ترتیب تضمین می‌شود که پژوهش فیزیکی در هر یک از گامهای خویش از پیش ملتزم به آن نقشه است. این التزام یعنی استحکام تحقیق دارای این خصوصیت است که در همه حال با نقشه طراحی شده مطابقت دارد. استحکام علوم ریاضی فیزیکی در دقت^۴ این علوم است. در اینجا همه پدیده‌ها اگر بتوانند به عنوان پدیده‌های طبیعت لحاظ شوند باید از قبل به عنوان مقادیر مکانی - زمانی حرکت تعریف شوند.

چنین تعریفی از طریق اندازه‌گیری به مدد عدد و

4- exactitude

5- Methodology

6- Object

را نمایان می‌کنند. اما واقعیت‌ها باید به آبره مبدل شوند. از اینرو نحوه عمل باید متحرک را در حرکتش نشان دهد یعنی باید حرکت را در مرتبه سکون لحاظ کند هر چند اجازه دهد که همچنان حرکت باشد.

استقرار یافتگی واقعیت‌ها و پایداری تغییر آنها "قاعده" علمی است. دوام و پایداری تغییر در جریان ضروری آن "قانون" علمی است.

فقط در عرصه قاعده و قانون است که واقعیت‌ها به مثابه واقعیت‌ها همانطور که هستند ظاهر می‌شوند. تحقیق در واقعیات در قلمرو طبیعت ذاتاً همان تأسیس و تأیید قاعده و قانون است. روش‌شناسی که از طریق آن قلمرو اشیاء نمایان می‌شود دارای صفت تبیین و ابضاح امور بر مبنای چیزی است که وضوح دارد. تبیین و توجیه همواره دو جنبه دارد. از یک طرف امر مجهول را برحسب امر معلوم توضیح می‌دهد و از طرف دیگر امر معلوم را به وسیله امر مجهول تأیید می‌کند. تبیین با تفحص^۷ و رسیدگی انجام می‌شود. در علوم فیزیکی این تفحص به وسیله آزمایش صورت می‌گیرد، که این آزمایش همواره مناسبت دارد با رشته مورد تحقیق و نوع تبیینی که مورد نظر است. اما علم فیزیکی ابتدائاً از طریق آزمایش مبدل به تحقیق نمی‌شود، بلکه بالعکس ابتدا این آزمایش است که فقط و فقط در آنجا که شناخت طبیعت به پژوهش مبدل شده است مقدور و میسر می‌شود فقط از آنجا که فیزیک جدید علمی است که ذاتاً ریاضی است می‌تواند تجربی باشد.

از آنجا که نه doctorina در قرون وسطی و نه epistémé در یونان علم به معنای پژوهش است لذا هرگز تجربه در آن مطلوبیت ندارد. یقیناً ارسطو بود که برای نخستین بار معنای (empeiria) (experientia) را دریافت یعنی: مشاهده اشیاء چنانکه هستند، کیفیات و

حالات آنها در شرایط متغیر و در نتیجه شناخت طریق که اشیاء در آن رفتاری بقاعده و مضبوط دارند. اما مشاهده‌ای که در چنان شناختی مطلوبیت دارد یعنی experimentum با مشاهده‌ای که در علم به معنای پژوهش مورد نظر است تفاوتی اساسی دارد. حتی وقتی مشاهده به معنای باستانی و یا قرون وسطایی آن با عدد و رقم سرو کار دارد و یا از ابزار و ادوات خاص استفاده می‌کند باز با مشاهده تجربی در تحقیق و پژوهش تفاوتی اساسی دارد. زیرا در آزمایش به معنای قدیم وجهه اصلی مشاهده به معنای جدید کاملاً غایب است. آزمایش به معنای جدید با وضع و تأسیس یک قانون آغاز می‌شود. ترتیب دادن یک آزمایش به معنای فرض وجود شرایطی است که تحت آن شرایط رشته خاصی از حرکات قابلیت می‌یابد تا در جریان ضروری خود تحت نظارت قرار گیرد، یعنی از طریق محاسبه قبلی از آن مراقبت به عمل آید.

اما قانون با مراجعه به نقشه اصلی اشیاء وضع و تأسیس می‌شود. این نقشه اصلی ضابطه‌ای را فراهم می‌آورد که به کمک آن نمودار ساختن شرایط به نحو پیشینی میسر می‌شود. این نمودار ساختن که از طریق آن تجربه آغاز می‌شود هرگز امری تصادفی و گزافی نیست. به همین جهت است که نیوتون می‌گوید: «مبنای تعیین شده بنا به خواست و سلیقه جعل نشده‌اند»^۸ آنها مأخوذ از نقشه اصلی طبیعت بوده و بر وفق آن بسط می‌یابند.

تجربه اتخاذ روشی است که تدوین و اجرای آن را همان قانون بنیادین وضع شده تضمین و هدایت می‌کند تا بتواند مواردی را نشان دهد که یا آن قانون را تأیید و اثبات می‌کند و یا آن را ابطال می‌نماید. هر اندازه نقشه

7- Investigation

8- hypothesis non fingo

تجربه پژوهشی جدید تنها مشاهده‌ای دقیق‌تر از حیث درجه و میدان نیست بلکه اتخاذ روشی است که نوعاً با تجربه به معنای قدیم تباین دارد. این تجربه مرتبط با این تجربه مرتبط با تحقیق پذیری قانون در چارچوب و در خدمت طرح دقیقی از طبیعت است.

حیث درجه و میدان نیست بلکه اتخاذ روشی است که نوعاً با تجربه به معنای قدیم تباین دارد. این تجربه مرتبط با تحقیق‌پذیری^{۱۱} قانون در چارچوب و در خدمت طرح دقیقی از طبیعت است.

نقادی منابع در علوم انسانی تاریخی نیز متناظر است با تجربه در پژوهش فیزیکی. "نقادی منابع" در این علوم دلالت بر تمامی عرصه کشف، رسیدگی، تحقیق‌پذیری، ارزیابی، حفظ و تفسیر منابع دارد.

تبیین تاریخ‌نگارانه که مبتنی بر نقادی منابع است براساسی واقعیات را به قوانین و قواعد باز نمی‌گرداند. همچنین خود را به صرف گزارش واقعیات نیز محدود و مقید نمی‌کند. در علوم تاریخی، درست همانند علوم طبیعی، روش‌شناسی قصد نمایان کردن آنچه به نحو ثابت و ساکن در آورده می‌شوند دارد، و اینکه تاریخ را مبدل به شیء^{۱۲} سازد. تاریخ زمانی مبدل به شیء می‌شود که گذشته باشد. چیزی در امر ماضی ثابت است که بر منبای آن تبیین تاریخ‌نگارانه حوادث مکرر و نامکرر تعیین می‌شود و هواره پیش از این نیز - یکبار - چنین بوده^{۱۴} می‌باشد.

یعنی اموری قابل قیاس که از طریق مقایسه مستمر

اصلی طبیعت با دقت بیشتری طراحی شده باشد تجربه نیز با دقت بیشتری امکان پذیر خواهد بود. بدین ترتیب اینکه راجریکن فیلسوف مدرسی را غالباً به عنوان پیشرو عالمان تجربی جدید قلمداد کرده‌اند درست نیست بلکه او صرفاً یکی از پیروان ارسطو است.

زیرا در قرون وسطی، مسیحیت جایگاه حقیقت را به ایمان و به مصونیت کلام مکتوب الهی و تعالیم کلیسا از خطا انتقال داد. افضل همه علوم و تعالیم همانا الهیات به عنوان تفسیر الهی کلام وحی بود که در کتاب مقدس نازل شده و کلیسا آن را ابلاغ می‌کند. در این مقام علم به معنای پژوهش و تحقیق نیست بلکه علم به معنای فهم درست کلام حق است و مراجعی که آن را ابلاغ می‌کنند. بنابراین بحث از کلمات و عقاید رسمی مراجع گوناگون کلیسایی برای تحصیل علم و شناخت در قرون وسطی بر هر چیز دیگر تقدم داشت. تطبیق آیات الهی با اقوال و آراء^{۱۰} به معنای "برهان نقلی"^{۱۱} امری قطعی و معتبر بود و در عین حال دلیلی بود برای اینکه بخشی از فلسفه افلاطونی و ارسطویی که در این دوره مقبولیت یافت به جدل مدرسی تبدیل شود.

باری، اگر راجریکن در طلب "تجربه" است - که واقعاً هست - مطلوب او تجربه علمی به معنای پژوهش نیست. بلکه او بجای برهان نقلی در جستجوی برهانی است که از واقعیت سرچشمه می‌گیرد.^{۱۱} مشاهده دقیق خود اشیاء، یعنی تجربه به معنای ارسطویی آن به جای بحث درباره تعالیم.

باری تجربه پژوهشی جدید تنها مشاهده‌ای دقیق‌تر از

9- componere scripta et sermones

10- argumentum ex verbo

11- argumentum ex re

12- verification 13- Object

14- The always-has-been-once-already

تحقیق از طریق روش‌شناسی خود به پژوهش‌های گزارفی تقسیم نمی‌شود به نحوی که خود را در آنها گم کند زیرا علم جدید متصف به سومین صفت خاص خویش است یعنی: "فعالیت مستمر"^{۱۶}

مقصود از "فعالیت مستمر" اولاً این است که امروز علم اعم از اینکه علم طبیعی باشد یا علم انسانی فقط زمانی شأن علم را پیدا می‌کند که قابلیت سازمانی شدن^{۱۷} را داشته باشد. با این حال، تحقیق به جهت اجرای آن در نهادها و مؤسسات نیست که به معنای فعالیت مستمر تلقی می‌شود بلکه مؤسسات ضروری هستند زیرا علم به عنوان تحقیق مبتنی بر صفت فعالیت مستمر است. روش‌شناسی که از طریق آن قلمروهای خاص اشیاء گشوده می‌شوند صرفاً به انباشتن نتایج نمی‌پردازد، بلکه به مدد آن نتایج، خود را برای طرز عمل تازه تنظیم کرده و سازگار می‌کند. علم فیزیک به دستگاه و ابزاری نیازمند است تا بتواند اتم را بشکافد بطوری که کل دانش فیزیک جدید در بطن این دستگاه نهفته است. همین‌طور در تحقیق تاریخ نگارانه نیز فقط وقتی منابع و ذخایر موجود را می‌توان جهت تبیین حوادث مورد استفاده قرار داد که اعتبار آن منابع بر مبنای تبیین‌های تاریخی تضمین شده باشد.

در طی این فرایند، روش‌شناسی علم محدود و مقید به نتایجش می‌شود و خود را هر چه بیشتر با امکاناتی که

امور با یکدیگر تعیین می‌شوند. آنچه در تحقیقات تاریخی جنبه معقول دارد از طریق محاسبه یافت می‌شود و به عنوان طرح زمینه اصلی تاریخ معین می‌گردد. دامنه تحقیق تاریخ‌نگارانه تا آنجا بسط می‌یابد که قلمرو تبیین تاریخ‌نگارانه به آن می‌رسد. حادثه بی‌مانند، منحصر به فرد، نادر، صرف و خلاصه حادثه بزرگ در تاریخ، بداهت و وضوح ذاتی ندارد و لذا غیر قابل تبیین باقی می‌ماند.

تحقیق تاریخ حادثه بزرگ را در تاریخ نئی و انکار نمی‌کند، بلکه آن را به عنوان یک استثناء تبیین می‌کند. حادثه بزرگ به عنوان امری متضاد با حوادث معمولی و رایج تبیین می‌شود. تا وقتی که تبیین به معنای احاله به معقول بودن باشد و تاریخ‌نگاری در تحقیق به معنای تبیین خلاصه شود هیچ نحوه تبیین تاریخ‌نگارانه دیگری وجود نخواهد داشت.

نظر به اینکه تاریخ‌نگاری به عنوان تحقیق، گذشته را در حدود مجموعه‌ای از افعال و آثار مرتبط و قابل تبیین و رسیدگی ترسیم و طراحی کرده و آن را پیش روی ما قرار می‌دهد، لذا به نقادی منابع به عنوان ابزار این کار نیازمند است. ضوابط این نقادی به میزانی که تاریخ‌نگاری به روزنامه‌نگاری نزدیک می‌شود تغییر می‌کند.

هر علمی به عنوان تحقیق مبتنی بر طرحی معین در قلمرو اشیاء است و لزوماً علمی است و با اوصاف مخصوص به خود. به علاوه هر علم خاص در بسط طرح ترسیم شده خویش از طریق روش‌شناسی مناسب، خود را به حوزه‌های مخصوص تحقیق مربوط به خود اختصاص می‌دهد. با این حال این تخصصی شدن^{۱۵} به هیچ وجه صرفاً لازمه ملال آور و وسعت‌فرازنده نتایج تحقیق نیست. تخصصی شدن شرط لازم نیست، بلکه ضرورت بنیادین علم به عنوان تحقیق است. تخصصی شدن نتیجه پیشرفت هر تحقیق نیست بلکه اساس و بنیاد آن است.

15- particularizing (specialization)

۱۶- «ongoing activity» برگردان انگلیسی کلمه Betrieb آلمانی است، که ترجمه دقیق آن دشوار است. معنای این واژه، فعالیت، تعهد کردن، دنبال کردن و اشتغال است و حتی مدیریت و یا کارگاه و کارخانه نیز معنا می‌دهد.

17- Institutionalize



چه اتفاقی روی می‌دهد؟ دست کم اطمینان یافتن از سلطهٔ روش‌شناسی بر همهٔ موجودات (طبیعت و تاریخ)، که همواره در هر تحقیق به صورت شیء (أبژه) در می‌آیند. بر مبنای خصلت فعالیت مستمر، علوم وحدت و استحکام متناسب خود را تأمین می‌کنند. بنابراین یک تحقیق تاریخ‌نگارانه یا باستان‌شناسانه که به طریق سازمانی شده انجام گرفته است از نظر ماهوی به تحقیق در علم فیزیک که آن هم به نحوی مشابه سازمان یافته است نزدیک‌تر است تا رشته‌ای از زمرهٔ علوم انسانی که همچنان در بحر فضل و دانشی صرف غوطه‌ور است. بدین ترتیب بسط قطعی صفت نوین علم یعنی "فعالیت مستمر" سبب شده است تا انسان‌هایی با اسم و رسمی متفاوت ظاهر شوند. عالم و دانشمند ناپدید می‌شود و محقق و پژوهشگری که در طرح‌های پژوهشی اشتغال دارد جای او را می‌گیرد. اینان به جای رسوخ در فضل و دانش فضایی مناسب و مؤثر برای کار خویش فراهم می‌آورند. محقق دیگر به کتابخانهٔ شخصی نیازی ندارد، علاوه بر این

خود فراهم آورده است تطبیق می‌دهد. این "التزام - به تطبیق - خود" ۱۸ با نتایج خویش به عنوان راهها و وسایط روش‌شناسی پیشرفته صفت ذاتی تحقیق یعنی همانا فعالیت مستمر است. و همین صفت است که شالودهٔ ذاتی برای ضرورت ماهیت "سازمانی بودن" ۱۹ تحقیق بشمار می‌رود.

در فعالیت مستمر برای نخستین بار این طرح که همهٔ موجودات به موضوع تحقیق بدل می‌شوند تحقق یافته است.

همهٔ تناسب‌ها و تجانس‌هایی که طرح پیوند روشهای گوناگون علمی را میسر می‌کند و داد و ستد و ارزیابی متقابل نتایج را افزایش می‌دهد و مبادلهٔ استعدادها را نظم می‌بخشد موازین و ضوابطی است که به هیچ وجه صرفاً از فروع این واقعیت که کار پژوهش و تحقیق در مسیر گسترش و بالندگی است تلقی نمی‌شود. بلکه کار تحقیق و پژوهش آیینی است دیر آشنا - که فهم آن آسان نیست - حاکی از اینکه علم جدید در آستانهٔ ورود به مرحلهٔ نهایی تاریخ خویش است. علم جدید هم اکنون در آغاز تکلک ماهیت کامل خویش است.

در این بسط و تحکیم خصلت "سازمانی شدن" علوم

18- having - to - adapt - itselt

19- Institutional

علم جدید در عین حال که خود را تأسیس می‌کند،

خود را در طراحی قلمرو موضوعات خاص خویش نیز بسط و تفصیل می‌بخشد.

این طرح ریزی‌ها به وسیله روش‌شناسی مناسب که در سایه انضباط تضمین و تأمین می‌شود بسط و توسعه می‌یابند.

پژوهش‌انگیز شده است وحدت درونی را با فعالیت‌های مشابهی که با آنها قابل جمع‌اند، طراحی کرده و مستقر می‌سازند.

نظام واقعی علم از وحدت و همبستگی در طرز فکر و عمل برای تبدیل موجودات به شیء (أبژه) برخوردار است، وحدتی که در هر زمان به نحوی مناسب بر مبنای برنامه‌ریزی فراهم می‌آید. کمال مطلوب در این نظام نوعی وحدت خشک و قهری در ارتباط میان حوزه موضوعات نیست که بر محتوا اعمال می‌شود بلکه بیشترین آزادی ممکن در عین انضباط و انعطاف‌پذیری برای انتخاب بهتر و معرفی تحقیق است که با مهم‌ترین وظایف در هر برهه از زمان متناسب باشد. هر اندازه علم با نظر به پیشبرد تام و احاطه بر روند کار خویش بر صرافت و تمیز خود بیفزاید، و هر اندازه این فعالیت‌های مستمر با واقع بینی بیشتری به مؤسسه‌های پژوهشی و مدارس حرفه‌ای مختلف واگذار شود، علوم با سرعت و سهولت بیشتری به استیفای ماهیت جدید خویش توفیق خواهند یافت. اما هر اندازه علم و اهل پژوهش بی‌هیچ قید و شرطی صورت جدید ماهیت خویش را جدی‌تر بگیرند می‌توانند با وضوح و شفافیت بیشتری خود را در خدمت خیرهمگانی قرار دهند و هر چه سریع‌تر تحول و گمنامی عامی را که خاص کارهای عام‌المنفعه است به جان پذیرا باشند.

علم جدید در عین حال که خود را تأسیس می‌کند، خود را در طراحی قلمرو موضوعات خاص خویش نیز

او پیوسته در تکاپوست. او در مجامع علمی شرکت فعال دارد و به جمع‌آوری اطلاعات در کنگره‌ها مشغول است. او با ناشران در خصوص سفارشیایی که به وی می‌دهند قرارداد می‌بندد. اکنون ناشران هستند که در ضمن مشاوره با او معین می‌کنند که چه کتابی باید نوشته شود.

پژوهشگر لاجرم خود را در وادی مخصوص فن‌آوران (اهل تکنولوژی) به معنای اساسی آن وارد می‌کند. تنها بدین طریق است که او می‌تواند به نحو مؤثر عمل کند و در نتیجه به تبع منش عصر خویش، واقعی است. در کنار او ممکن است خیال‌واهی و رو به زوال علم و فضل و دانشگاه هنوز برای زمان کوتاهی در معدود مکان‌هایی دوام داشته باشد. به هر تقدیر، وحدت مؤثر و نافذی که مختص دانشگاه است و بنابراین واقعیت آن را تشکیل می‌دهد در نحوی قدرت عقلانی که به اتحاد و همبستگی اصیل علوم تعلق دارد نهمفته نیست، قدرتی که از دانشگاه سرچشمه می‌گیرد به این جهت که از آن تغذیه می‌کند و در آن محفوظ می‌ماند. دانشگاه به عنوان مؤسسه‌ای منظم - به شکلی که هنوز یگانه است زیرا از نظر اداری متکی به خود است - تلقی می‌شود که گرایش علوم را برای انشعاب در رشته‌های تخصصی و وحدت خاصی را که متعلق به فعالیت مستمر است ممکن می‌سازد. نظر به اینکه نیروهایی که از نوازم ذاتی علم جدید هستند بی‌واسطه و بدون ابهام در فعالیت مستمر به نحو مؤثر عمل می‌کنند، بنابراین، تنها فعالیت‌های مستمری که از ذات تحقیق و

مقصود از آن "پیش رو آوردن"^{۲۳} هر وجود خاصی است به طوری که انسان محاسبه گر به یقین برسد یعنی درباره آن وجود، مطمئن شود. ما فقط و فقط زمانی برای نخستین بار در آستانه علم به عنوان تحقیق قرار می‌گیریم که حقیقت به یقین تمثلی^{۲۴} تبدیل شده باشد.

برای نخستین بار در مابعدالطبیعه دکارت، موجود به عنوان شیء بودن تمثلی^{۲۵} و حقیقت به عنوان یقین تمثلی تعریف شد. عنوان اثر اصلی دکارت چنین است: "تأملات درباره فلسفه اولی"^{۲۶}.

ارسطو عنوان *proté philosophia* را برای آنچه بعداً مابعدالطبیعه خوانده شد جعل کرد. کل مابعدالطبیعه جدید من حیث المجموع، که نیچه را نیز شامل می‌شود، خود را در محدوده تفسیری که دکارت درباره موجود و حقیقت بدست داد تقرر بخشیده است.

باری، اگر علم به عنوان تحقیق پدیدار ذاتی عصر جدید است، مقتضی است آنچه بنیاد مابعدالطبیعی تحقیق را تشکیل می‌دهد اولاً و سابق بر آن، ماهیت این عصر را نیز بطور کلی تقویم بخشیده باشد. ماهیت عصر جدید را در این واقعیت می‌توان دید که انسان خود را از قید قرون وسطی رها کرده و به خویش پناه برده است. این صفت مجیزه گرچه صحیح است اما سطحی و ظاهری است و به اشتباهاتی می‌انجامد که ما را از فهم بنیاد ذاتی عصر جدید و به تبع آن از قضاوت درباره وسعت و حدود ماهیت عصر باز می‌دارد. یقیناً عصر جدید به عنوان یکی از

بسط و تفصیل می‌بخشد. این طرح ریزی‌ها به وسیله روش‌شناسی مناسب که در سایه انضباط تضمین و تأمین می‌شود بسط و توسعه می‌یابند. روش‌های علمی که خود را تأسیس می‌کنند و در هر زمان خود را با فعالیت مستمر تطبیق می‌دهند. طراحی و انضباط، روش‌شناسی و فعالیت مستمر که به یکدیگر نیاز متقابل دارند، ماهیت علم جدید را تقویم می‌بخشند و علم را به تحقیق مبدل می‌کنند. ما درباره ماهیت علم جدید تأمل می‌کنیم تا شاید بنیاد مابعدالطبیعی آن را دریابیم. چه فهمی از موجود و چه فهمی از حقیقت شالوده‌ای برای این واقعیت فراهم می‌کند که علم مبدل به تحقیق شود؟

دانستن به عنوان تحقیق موجود را به اعتبار طریق که در آن و حدودی که تا آن خود را در معرض به تمثیل درآوردن^{۲۷} قرار می‌دهد به تبیین فرا می‌خواند. تحقیق زمانی اختیار موجود را به دست می‌گیرد که بتواند یا آن را پیشاپیش در وضع آینده‌اش محاسبه کند و یا بتواند محاسبه‌ای را در مورد آن به عنوان امری متعلق به گذشته مورد رسیدگی قرار دهد. طبیعت به عنوان چیزی که پیشاپیش محاسبه می‌شود، و تاریخ که به نحو تاریخ نگارانه گذشته (ماضی) را مورد رسیدگی قرار می‌دهد به تعبیری به اموری "جا افتاده"^{۲۸} تبدیل می‌شوند.

طبیعت و تاریخ موضوع به تمثیل آوردنی واقع می‌شوند که [آن تمثیل] تبیین می‌کند. در این به تمثیل آوردن طبیعت مورد توجه واقع شده و تاریخ لحاظ می‌شود. فقط چیزی که بدین طریق به شیء (ابژه) بدل می‌شود هست یعنی موجود به شمار می‌رود. ما برای نخستین بار وقتی در آستانه علم به عنوان تحقیق قرار می‌گیریم که وجود موجود، در چنین شیء (ابژه) شدنی مطلوبیت پیدا کند.

این مبدل کردن موجود به شیء (ابژه) در ضمن "پیش‌رو نهادن"^{۲۹} یا "تمثیل کردن" اجرا می‌شود که

20- represent 21- set in place - gestellt

22- setting before 23- bringing before

24- certainty of representing

25- Objectiveness of representing

26- Meditationes de prima philosophia

این نقش و تصویر را با نقش و تصویر جهان در دوره قرون وسطی و دوره باستان مقایسه می‌کنیم تا اوصاف آن را مشخص و برجسته سازیم. اما چرا ما در تفسیر خود از دوره‌های تاریخی از تصویر جهان پرسش می‌کنیم؟ آیا هر دوره تاریخی تصویر خاصی از جهان دارد و در واقع بدین طریق از زمانی به زمان دیگر خود را مشتغل به این صورت‌نگری جهان می‌کند؟ یا اینکه، نهایتاً، این پرسش از صورت‌نگری جهان صرفاً نوع جدیدی از تمثیل و نمودار کردن است؟

تصویر جهانی چیست؟ واضح است که تصویری از جهان. اما "جهان" در اینجا به چه معناست؟ "تصویر" چه معنایی دارد؟ "جهان" در اینجا اسمی برای کل موجودات است. این اسم به کیهان و طبیعت محدود نمی‌شود. تاریخ نیز جزو جهان است. با وجود این، حتی طبیعت و تاریخ و نفوذ متقابل آنها در یکدیگر و فرادست یا فرودست قرار گرفتن یکی نسبت به دیگری وصف کاملی از جهان نیست. در تعیین معنای جهان، بنیاد جهان نیز مورد توجه است، بدون اینکه نسبت آن با جهان اندیشیده شود. ما در وهله اول کلمه "تصویر" را به معنای رونوشت چیزی می‌پنداریم.

بنابراین به تعبیری تصویر جهان نقاشی موجودات همچون یک کل است. اما "تصویر جهان" معنایی فراتر از این دارد. مقصود ما از تصویر جهان خود جهان است، جهان از آن حیث که جهان است، آنچه موجود است به صورت کل، درست همانطور که برای ما جنبه تجویزی و

نتایج آزادی انسان اصالت فاعل‌شناسی^{۲۷} و اصالت فرد^{۲۸} را معرفی کرده است. اما این مطلب هم یقینی است که در هیچ عصری قبل از این عصر اصالت مورد شناسایی^{۲۹} قابل مقایسه با مناظر آن در این عصر نبوده است و نیز در هیچ عصری قبل از این عصر، غیر فرد^{۳۰} به شکل جمعی^{۳۱} به عنوان امری ارزشمند مقبولیت نیافته است. آنچه در اینجا امری اساسی است تعامل ضروری میان اصالت فاعل‌شناسایی و اصالت مورد شناسایی است. دقیقاً همین مشروط بودن متقابل یکی به دیگری است که به حوادثی عمیق‌تر باز می‌گردد.

آنچه قطعیت دارد این نیست که انسان خود را از تعهدات گذشته‌رهایی داده و به خود پناه برده است، بلکه این است که ذات انسان تغییر یافته و انسان مبدل به سوژه (فاعل‌شناسایی) شده است. ما باید این کلمه subiectum را که به هر حال ترجمه کلمه hypokeimenon یونانی است بفهمیم. این کلمه به معنای "چیزی - که - پیش‌رو - قرار دارد"^{۳۲} می‌باشد که به عنوان بنیاد، همه چیز را در خود گرد می‌آورد. این معنای مابعدالطبیعی از مفهوم سوژه در وهله اول هیچ نسبت مخصوصی با انسان و اصلاً و ابداً با من (I) ندارد.

به هر تقدیر، زمانی که انسان مبدل به نخستین و تنها sbiectum واقعی می‌شود، می‌توان گفت که: انسان به موجودی تبدیل می‌شود که بنیاد همه چیز از حیث وجود و حقیقت آنهاست. انسان دایر مدار موجود به ماهو موجود می‌شود. اما این امر وقتی ممکن است که فهم از موجودات به عنوان یک کل تغییر کند. این تغییر خود را در چه چیز متجلی می‌کند؟ با توجه به این معنا، ماهیت عصر جدید چیست؟

وقتی که ما درباره عصر جدید تأمل می‌کنیم، از نقش و تصویر جهان جدید (weltbild) پرسش می‌کنیم. ما

27- Subjectivism

28- Individualism

29- Objectivism

30-non - Individual

31- collective

32- that - which - lies - before

تکلیفی^{۳۳} دارد. "تصویر" در اینجا به معنای نحوه‌ای محاکات نیست بلکه مفاد این عبارت عامیانه است که در نسبت با چیزی "ما تصویر را می‌گیریم".

معنای این عبارت این است که موضوع در برابر ما ایستاده است دقیقاً به نحوی که پیش ما حاضر است. چیزی را "به تصویر در آوردن"^{۳۴} به معنای ذات موجود را در پیش‌روی کسی نهادن است، درست به نحوی که با او متصل شده و بدین طریق به طور ثابت قائم به حضور او باشد. اما هنوز علت قوام ذات تصویر غایب است. عبارت ما در نسبت با چیزی "تصویر را می‌گیریم"، صرفاً بدین معنا نیست که موجود بطور کلی پیش روی ماست و برای ما متمثل می‌شود بلکه بدین معناست که موجود با کل لواحق و لوازمش به صورت یک نظام پیش روی ما قرار می‌گیرد. "تصویر را گرفتن" با آشنا شدن با چیزی و مجهز و مهیا شدن برای آن ملازمت تام دارد. آنگاه که جهان نقش و تصویر می‌شود، کل موجود چنان وضعی پیدا می‌کند که انسان برای آن مهیا می‌شود و بنابراین متناسب با این تهیو قصد می‌کند تا آن را پیش روی خود آورد و پیش‌روی خود داشته باشد و در نتیجه به معنای خاص کلمه قصد می‌کند تا آن را در برابر خویش تقرر بخشد.^{۳۵} بدین ترتیب آنگاه که حقیقت و ذات تصویر و نقش جهان فهم شود معنای آن، تصویری از جهان نخواهد بود بلکه این است که جهان همچون تصویری به ادراک در می‌آید و اقتناص می‌شود.

اینک کل موجودات به صورتی اخذ می‌شود که اولاً و منحصراً تا آنجا وجود دارد که قائم به انسان است، انسانی که آن را متمثل می‌کند و فرا روی خود می‌نهد. هر کجا که ما تصویر جهان داشته باشیم، تصمیمی اساسی درباره‌ی کل موجودات اتخاذ می‌شود. وجود موجود در متمثل شدن، طلب و دریافت می‌شود.

با این همه، هر کجا که موجود بدین طریق مورد تفسیر قرار نگیرد، جهان نیز نمی‌تواند به تصویر در آید و نقش و تصویر جهان در کار نخواهد بود. این واقعیت که موجود در ضمن متمثل شدن وجود پیدا کند، عصری را که این امر در آن واقع می‌شود به عصری جدید مبدل می‌کند که با عصر گذشته مغایرت دارد. عبارت‌های "تصویر جهان عصر جدید" و "تصویر جهان جدید" هر دو به یک معناست و هر دو مؤدی به چیزی است که قبلاً هرگز نمی‌توانسته است باشد، یعنی تصویر جهان قرون وسطایی و تصویر جهان باستانی. تصویر جهان از تصویری قرون وسطایی به تصویری جدید تبدیل نمی‌شود بلکه واقعیت این است که تبدیل جهان به نقش و تصویر صفتی است که ماهیت عصر جدید را مشخص می‌کند. زیرا برخلاف عصر جدید، در قرون وسطی، موجود چیزی است که شخص خدای خالق به عنوان علت اعلی آن را خلق کرده است یعنی "موجود مخلوق"^{۳۶} است. در این دوره، موجود بودن به معنای تعلق داشتن به رتبه خاصی از سلسله مراتب مخلوقات است - رتبه‌ای که قضای ازلی است - و بدین‌سان معلول است تا با علت خلقت مناسبت داشته باشد.^{۳۷} اما وجود موجود در این دوره هرگز با این امر سازگار نیست که به عنوان شیء پیش روی انسان آورده شود و با این امر سازگار نیست که در قلمرو علم انسان و تحت تصرف او واقع شود و اینکه صرفاً بدین نحو موجود باشد.

تفسیر جدید از موجود، حتی از تفسیری که خاص

33- normative and binding

34- To get in to the picture

35- To set in place

36- ens creatum

37- analogia entis

مستقیم و پنهانی سیر مقدر جهانی را که می‌بایست به تصویر مبدل شود هدایت کرده است.

برخلاف درایت یونانی، تمثیل جدید که معنای آن در نخستین ظهورش مفاد کلمه *repraesentatio* می‌باشد، مراد و مقصودی کاملاً متفاوت دارد. تمثیل (*vor - stellen*) به این معنا است که آنچه در دسترس است پیش روی کسی همچون چیزی که در مقابل او تقرر دارد آورده شود، با او مرتبط شود، با کسی که آن را تمثیل می‌کند و آن را وادار به قرار گرفتن این نسبت با وی به عنوان قلمرو تجویزی نماید.

هر جا که این اتفاق بیفتد انسان موجود را پیشاپیش "به تصویر در می‌آورد". اما انسان خود را بدین طریق مستقر در تصویر می‌کند، خود را در منظر چشم‌انداز قرار می‌دهد، یعنی در حوزه گشوده آنچه بطور کلی و عام تمثیل می‌شود. بدین ترتیب انسان خود را استقرار می‌بخشد چنان استقراری که در آن، موجود باید زین پس خود را پیش رو قرار دهد، باید خود را تمثیل کند یعنی باید نقش و تصویر باشد. انسان تبدیل به تمثیل کننده موجود می‌شود، موجود به آن معنا که دارای صفت "آبزه" است.

اما جدید بودن این حادثه به هیچ وجه در این واقعیت نهفته نیست که اکنون وضع مقام انسان در میان موجودات بکلی مغایر و متفاوت با وضع و مقام او در قرون وسطی و عهد باستان است بلکه آنچه قطعی است این است که انسان خود آشکارا چنین مقامی را برای خویش رقم زده است و آن را همچون مقامی که خود جعل کرده است از روی قصد و عمد تداوم می‌بخشد و از آن همچون گامی استوار جهت توسعه ممکن انسانیت محافظت می‌کند. اینک

یونانیان است نیز دورتر است. یکی از قدیمی‌ترین آراء تفکر یونانی درباره وجود موجود این است که: "زیرا تفکر وجود یکی هستند".^{۳۸} این جمله پارمنیدس بدین معنا است که: فهم و درایت موجود شأن وجود است زیرا وجود آن را طلب می‌کند و تعیین می‌بخشد.

موجود آن است که ظهور می‌کند و منفتح می‌شود بطوری که که به عنوان چیزی که حضور می‌یابد برای انسان به عنوان کسی که حضور می‌یابد عیان می‌شود، یعنی برای کسی که خود را بر آنچه حضور دارد منفتح می‌کند، عیان می‌شود به نحوی که به فهم و درایت آن نایل می‌شود.

موجود هرگز بدین نحو به وجود نمی‌آید که انسان نخست بر آن نظر کند آن هم به معنای به مثل درآوردن که صفت ادراک سوبرکتیو دارد. بلکه انسان آن است که موجود بر او نظر می‌کند، او کسی است که آنچه خود را منفتح می‌کند در معیت خویش او را در جهت به حضور آمدن، مجتمع می‌کند. مشهود وجود بودن، در فتوح وجود قرار داشتن و به آن فتوح بقاء یافتن و بدین طریق همراه آن سیر کردن، با تعارضات آن به این سو و آن سو کشانیده شدن و آماج تیر جفای آن بودن، آری این است ذات انسان در عهد عظیم یونانیان. بنابراین، انسان یونانی برای تحقق ماهیت خویش، باید آنچه خود را در فتوح خویش منفتح می‌کند مجتمع نماید، امنیت بخشد، رشد دهد و محافظت کند، او باید در معرض همه آشفته‌گی‌های ویرانگر این فتوح باقی بماند. انسان یونانی کسی است که در مقام درایت موجود است و به همین دلیل در عصر یونانیان جهان نمی‌تواند به تصویر مبدل شود.

اما از طرف دیگر، اینکه افلاطون وجود موجود را به عنوان آیدوس (*eidos*) (منظر - نظرگاه) تعریف کرده است فرض مقدمی است که از دیرباز به صورت غیر

38- To gar auto noein estin te kai einai

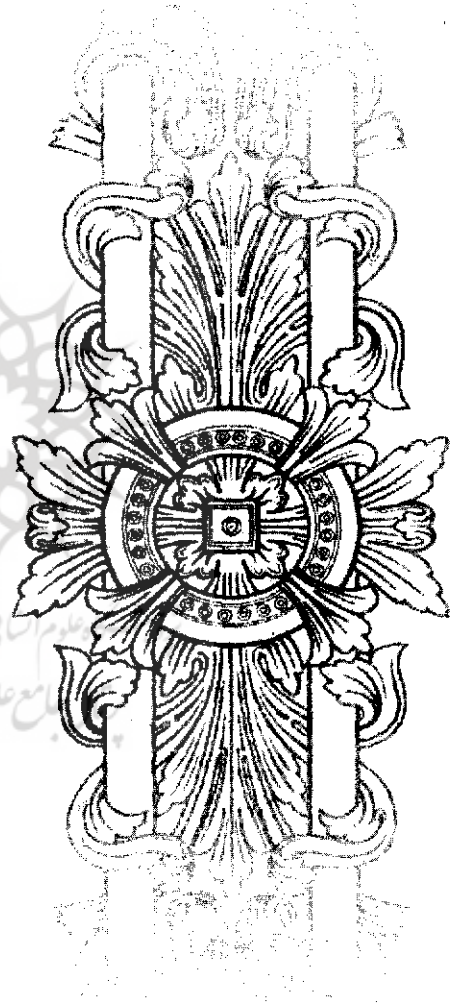
اینکه جهان به نقش و تصویر مبدل شود
عین این حادثه است که انسان نیز در میان موجودات
به "سوژه" تبدیل می‌شود.

برای نخستین بار چیزی به عنوان "مقام"^{۳۹} بشر پدید آمده است. انسان به اتکاء خویش راهی را جعل می‌کند که در آن باید در نسبت با موجود همچون امری ایزکتیو استقرار یابد. نحوه‌ای از انسان بودن آغاز می‌شود که قلمرو قابلیت انسانی را به عنوان ملک طلق اندازه‌گیری و اجرا سامان می‌دهد چنانکه مراد و مقصود از آن سروری و آقایی بر کل موجودات است. عصری که از دل این حادثه سربر می‌آورد در مقایسه با اعصار گذشته نه تنها عصری جدید و متفاوت با گذشته است بلکه آشکارا خود را به عنوان جدید تثبیت می‌کند. جدید بودن مختص جهانی است که به نقش و تصویر تبدیل شده است.

باری، آنگاه که صفت تصویری جهان به عنوان به مثل آمدن موجود آشکار می‌شود برای اینکه ماهیت جدید به مثل آمدن قابل درک شود باید قوه تسمیه اصیل کلمه و مفهوم مندرس "تمثل کردن" را دنبال کرده و روشن کنیم: پیش روی قرار دادن و در پیش روی و در نسبت قرار دادن. در این صورت موجود به عنوان ابژه استوار و برقرار می‌شود و صرفاً بدین طریق به مهر و نشان وجود آراسته می‌شود.

اینکه جهان به نقش و تصویر مبدل شود عین این حادثه است که انسان نیز در میان موجودات به "سوژه"^{۴۰} تبدیل می‌شود.

صرفاً به این دلیل و به این اعتبار که انسان واقعاً و اساساً به "سوژه" تبدیل شده است و به عنوان نتیجه‌ای



جهان نیز در آن عصر محال می‌نماید. بنابراین، انسان مداری به معنای دقیق تاریخ نگارانه‌اش عبارت است از نحوه‌ای انسان‌شناسی اخلاقی - استحسانی^{۴۵}. عنوان "انسان‌شناسی" به معنایی که در اینجا به کار رفته است صرفاً نوعی تحقیق و پژوهش درباره‌ی انسان در علوم طبیعی نیست. چنانکه به معنای تعالی که در الهیات مسیحی درباره‌ی خلقت و هبوط و رستگاری انسان وضع شده است نیست. بلکه دلالت می‌کند بر نحوی تفسیر فلسفی درباره‌ی انسان که کل موجودات را از وجهه نظر انسان و در نسبت با او تبیین و ارزیابی می‌کند.

رشد انحصاری فزاینده تفسیر جهان در انسان‌شناسی که از اواخر قرن هجدهم رایج شده است متجلی در این واقعیت است که موضع بنیادین انسان نسبت به کل موجودات به عنوان "جهان بینی"^{۴۶} تعریف می‌شود.

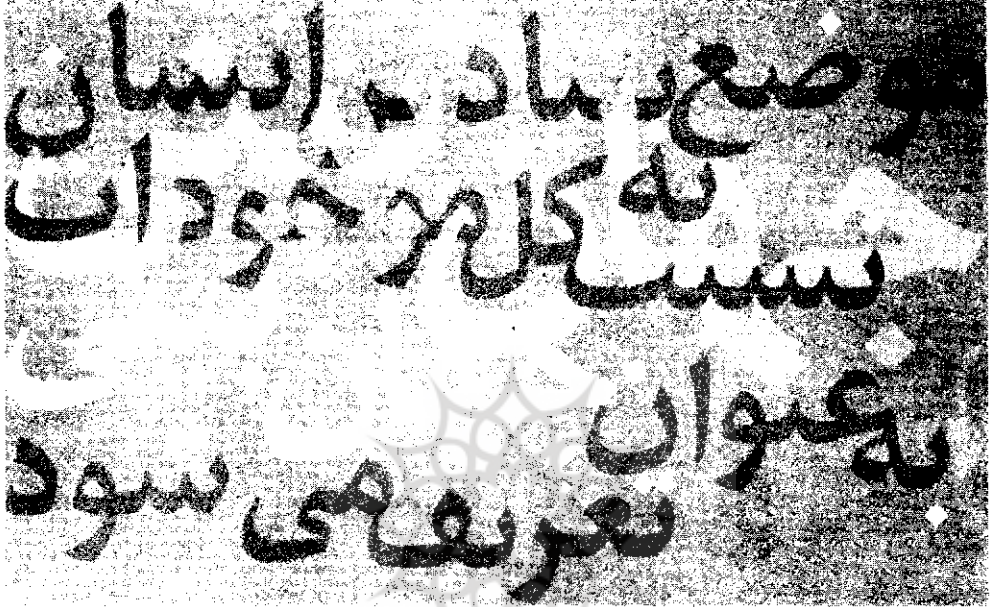
از آن زمان تاکنون این واژه کاربرد عام یافته است. به محض اینکه جهان به نقش و تصویر تبدیل می‌شود مقام انسان نیز به عنوان جهان بینی متصور می‌شود. یقیناً، عبارت جهان بینی در معرض این سوء تفاهم قرار دارد که گویی منظور از آن نگرشی انفعالی به جهان است. به همین دلیل در قرن نوزدهم به شکل موجه بر این نکته تأکید شد که "جهان بینی" اساساً به معنای "نگرش به حیات"^{۴۷} است.

برغم این، این واقعیت که عبارت "نگرش به حیات" مبنی اسمی است برای وضع و مقام انسان در میان همه موجودات، گواه است بر این که چگونه به محض اینکه

مترتب بر آن برای انسان ضرورت دارد تا با این پرسش صریح مواجه شود: آیا به عنوان "من" - منی که محصور در سلیقه‌ها و خواسته‌های خویش است و در انتخاب ارادی خویش مختار و آزاد است یا به عنوان "ما"ی اجتماعی، آیا به عنوان فرد یا به عنوان جامعه، آیا به عنوان شخصی درون جامعه یا به عنوان عضوی صرف از پیکره گروهی به هم پیوسته، آیا به عنوان دولت و ملت و به عنوان مردم یا به عنوان انسانیت متعارف انسان جدید، آن انسان سوژه‌ای باید بشود، و خواهد شد که در ماهیت جدیدش امری پیشینی است؟ فقط آنجا که انسان اساساً از قبل سوژه است، امکان لغزیدن او به وادی گمراهی خود بنیادی^{۴۱} به معنای فردانگاری^{۴۲} وجود دارد. اما همچنین، فقط آنجا که انسان سوژه باقی می‌ماند نزاع علیه اصالت فرد به نفع اصالت جمع به عنوان حوزه آن اهدافی که دستاوردها و فایده‌ها تابع آن است معنی خواهد داشت. درهم تنیدگی این دو حادثه که از لوازم عصر جدید است - یعنی اینکه جهان مبدل به نقش و تصویر شده و انسان به سوژه تبدیل گشته است - در عین حال حادثه بنیان‌گذاری تاریخ جدید را نیز روشنایی می‌بخشد، حادثه‌ای که در نگاه اول تقریباً بی‌معنا به نظر می‌رسد. یعنی هر چه جهان با شدت و حدت بیشتری تحت سیطره و اختیار انسان قرار گیرد و موجود (بزه) هر چه بیشتر به صورت ابژکتیو در آید سوژه نیز هر چه بیشتر به صورت سوژه در می‌آید یعنی هر چه بیشتر در موضع خود ابرام می‌شود و لذا با اصرار بیشتری مشاهده جهان و آموزش درباره‌ی آن به نظریه‌ی انسان یعنی انسان‌شناسی^{۴۳} تبدیل می‌شود. پس جای شگفتی نیست که انسان‌مداری^{۴۴} وقتی پدیدار می‌شود که جهان به نقش و تصویر درمی‌آید. درست همانطور که رواج انسان‌مداری در عصر بزرگ یونانیان محال بوده است، ظهور امری همچون تصویر

- | | |
|--------------------------------------|-------------------|
| 41- Subjectivism | 42- Individualism |
| 43- Anthropology | 44- Humanism |
| 45- a moral - aesthetic anthropology | |
| 46- World view | 47- view of life |

رشد انحصاری فزاینده تفسیر جهان در انسان شناسی که از اواخر قرن هجدهم رایج شده است متجلی در این واقعیت است که موضع بنیادین انسان نسبت به کل موجودات به عنوان "جهان بینی" تعریف می شود.



نی توانستند تجربه حیاقی داشته باشند. حادثه بنیادین عصر جدید غلبه بر جهان به عنوان نقش و تصویر است. اینک "تصویر" به معنای صورتی مصنوع است که مخلوق ابداع بشری است که متمثل می کند و پیش روی قرار می دهد. در چنین ابداعی، انسان مقامی را احراز می کند که می تواند در آن مقام موجود خاصی باشد که حدود موجودات را معین می کند و خطوط کلی آنها را ترسیم می نماید. از آنجا که این وضع و مقام خود را به عنوان جهان بینی حفظ می کند، سازمان می دهد و انتظام می بخشد، لذا نسبت جدید با موجود، نسبتی است که

انسان حیات خویش را به عنوان سوژه دایر مدار همه چیز قرار داد، جهان نیز بطور قطعی مبدل به نقش و تصویر شد. به عبارت دیگر: همه موجودات در درجه و مرتبه وجودی خود تابع حیات انسانی لحاظ شده و بدان ارجاع داده می شوند، یعنی همه موجودات معروض حیات و مبدل به تجربه حیاقی^{۴۸} می شوند. درست همانطور که هر نوع انسان مداری مناسبتی با روح یونانی ندارد، جهان بینی قرون وسطایی نیز ناممکن است و جهان بینی کاتولیک نیز محال است.

به همان اندازه که همه چیز برای انسان جدید باید به نحو ضروری و مشروع مبدل به تجربه حیاقی شود و او نیز به شکلی نامحدود بار فعلیت بخشیدن به ماهیت خود را به عهده گیرد، با همان قطعیت یونانیان در اعیاد الهی هرگز

صراحتاً به رویارویی جهان‌بینی‌ها تبدیل می‌شود، و براسستی نه رویارویی جهان‌بینی‌هایی تصادفی و اتفاقی، بلکه تنها آن جهان‌بینی‌هایی که از قبل وضع و مقام بنیادین انسان را در حد‌اعلای خود احراز کرده باشند آنها با نهایت ثبات و استحکام. انسان برای این چالش میان جهان‌بینی‌ها و با حفظ معنای آن، قدرت بی‌انتهای خود را برای محاسبه، طراحی و شکل‌دادن به موجودات به کار می‌برد. علم به عنوان تحقیق صورتی مطلقاً ضروری برای تثبیت و استقرار نفس در جهان است، و یکی از طرقی است که در آن عصر جدید به سوی تحقق ماهیت خویش شتابان و با سرعتی نامعلوم برای همراهانش به جلو می‌راند. عصر جدید با این چالش میان جهان‌بینی‌ها نخست به سرنوشت سازترین و احتمالاً قابل‌دوام‌ترین مرحله از تاریخ خود قدم می‌نهد.

از علایم این حادثه این است که در همه جا و در اشکال و هیأت‌هایی بس متنوع و گوناگون امر عظیم و خطیر^{۴۹} ظاهر می‌شود. امر عظیم در این مسیر و بطور همزمان تأیید خویش را برای کوچک‌تر کردن فزاینده همه چیز نشان می‌دهد. ما فقط لازم است به اعداد و ارقام فیزیک اتمی فکر کنیم.

امر عظیم در تداوم خویش به صورتی در می‌آید که چنین می‌نماید که خود را محو خواهد کرد - با از میان برداشتن فواصل بزرگ به کمک هواپها، با پیش‌ما حاضر کردن حوادث روزمره جهان‌های دور و بیگانه، که با چرخاندن تصادفی پیچ رادیو حاصل می‌شود. با این حال سطحی‌نگری است اگر تصور کنیم که امر عظیم صرفاً برهوت بی‌کران امور کمی محض است. کوهه فکری است اگر بپنداریم که امر عظیم به صورت مستمر هرگز - تاکنون - اینجا - نبوده است،^{۵۰} صرفاً از جنون کور برای زیاده‌طلبی و برتری‌جویی سرچشمه می‌گیرد. ما اهل

تفکر نیستیم اگر بپنداریم که این پدیده امر عظیم را با واژه مصطلح "آمریکانگرای"^{۵۱} تبیین کرده‌ایم.

امر عظیم براسستی چیزی است که امر کمی از طریق آن به امر کیفی خاصی تبدیل می‌شود و در نتیجه به نوع قابل ملاحظه‌ای از عظمت. هر دوره تاریخی نه تنها عظمتی خاص خود و متفاوت از دیگر ادوار دارد بلکه مفهومی خاص خود از عظمت نیز دارد. اما به محض اینکه امر عظیم در طراحی و محاسبه و نظم و ترتیب امور و محافظت از آنها از ساحت امر کمی خارج شده و به کیفیت خاصی تبدیل می‌شود، در این صورت آنچه امر عظیم است، و آنچه می‌تواند ظاهراً همیشه بطور کامل محاسبه شود، بدین طریق دقیقاً به امری غیرقابل محاسبه بدل خواهد شد. این محاسبه ناپذیر شدن، آنگاه که انسان مبدل به سوژه و جهان مبدل به تصویر می‌شود به صورت سایه‌ای نامرئی باقی می‌ماند که بر همه چیز و در همه جا مستولی می‌شود.

جهان جدید از طریق این سایه خود را به ساحتی فراتر از قتل و باز نمود می‌گستراند و به امر محاسبه‌ناپذیر همانطور که تعین و تشخیصی خاص آن می‌بخشد، حیثیت تاریخی بی‌مانندی نیز ارزانی می‌دارد. به هر حال این سایه از چیز دیگری نیز حکایت می‌کند که ما را تا امروز از شناخت آن باز داشته‌اند اما انسان هرگز نمی‌تواند این امر ممنوع را تجربه کند و درباره آن بیندیشد مادام که وقت خود را به صرف نفی افکار عصر و دوران بگذراند. رجوع به سنت، در سایه ترکیبی از تواضع و جسارت هیچ ثمری غیر از خود فریبی و کوری نسبت به این میقات تاریخی به بار نمی‌آورد.

49- the gigantic

50- not - ever - having - been - here - yet

51- Americanism

انسان فقط با پرسش خلاق و برخاسته از نیروی تفکر حقیقی می‌تواند امر محاسبه ناپذیر را بشناسد و به دقت جواز راهیابی به حقیقت آن را پیدا کند. تفکر و تأمل انسان آینده را به "برزخی" ^{۵۲} وارد می‌کند که هم به وجود تعلق داشته باشد و هم در میان موجودات غریب و بیگانه باقی بماند. هولدرلین این را می‌دانست. شعر او با عنوان "خطاب به آلمانیها" به این ابیات ختم می‌شود.

پایانهٔ حیات ما چه زود لبریز می‌شود
اوراق دفتر زندگانی را می‌نگریم و شماره می‌کنیم
آیا بژد که دوران ملت‌ها
دیده آید به دیده‌ای فانی؟
روح تو گر در اشتیاق می‌طپد
به سوگ و ماتم عصر خویش خواهد نشست
بر ساحل سرد درنگ می‌کنی
در میان خویشانت که با آنان بیگانه‌ای.

52- between



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی